

ساعت من (مارك تواین)

---

# ساعت من

مارك تواین

## ساعت من (مارک تواین)

برگردان: کاظم عمادی

ساعت نو و قشنگ من مدت هیجده ماه بر وفق دلخواهم بدون کمترین تندی یا کندی کار کرده و رضایت خاطر من را جلب نموده بود از این رو تصور می کردم هرگز خراب نخواهد شد و از آسیب دیدگی هرگونه بحرانی ایمن خواهد بود ولی روزی یا اگر درست بخواهید شبی از دست من بر زمین افتاد. از این حادثه بسی دلگیر شدم و آن را مقدمه مصیبتی پنداشتم با این همه کم کم خود را قانع کردم و این توهمات خرافی را از خاطر خود زدودم ولی برای اطمینان خاطر بیشتری آن را نزد مهمترین ساعت ساز شهر بردم تا آنکه آن را معاینه و چنانچه آسیبی به آن وارد آمده ترمیم کند.

ساعت ساز آن را از دست من گرفت و با نهایت دقت مورد آزمایش قرار داد و گفت:

- این ساعت چهار دقیقه عقب می زند، باید آن را کمی جلو کشید.

هرچه سعی کردم او را قانع سازم دست از سر ساعت بردارد و به او بفهمانم که ساعت من در نهایت خوبی کار می کند موفق نشدم زیرا تمام استدلال های دنیا نمی توانستند مانع شوند که ساعت من چهار دقیقه عقب نزند و از این رو لازم بود آن را جلو کشید و در حالی که اندوهی بی پایان مرا فرا گرفته بود مشاهده کردم که ساعت ساز با نهایت راحتی و خونسردی به عمل شوم و مهلک خود مبادرت ورزید و با وجود خواهش من، ساعت را به جلو کشید.

طبیعی است با این وضع ساعت من جلو می زد و هر روز بر این وضع ناگوار افزوده می شد. هفته ای نگذشت که سرعت عجیب به آن عارض گشت و ضربانش به ۱۵۰ در هر دقیقه رسید. دو ماه نگذشته بود که ساعت من هر ساعتی دو ساعت جلو می زد و همیشه سیزده روز از تقویم رسمی کشوری جلوتر بود. روز شمار آن اواسط نوامبر را نشان می داد در صورتی که تازه دو روز از نوامبر می گذشت. از این رو مرا گرفتار اشتباه کرده بود و من اغفال شده و اجاره بهای منزل خود را ۱۵ روز زودتر تأدیه کردم و قرض های خود را ۱۵ روز زودتر پرداختم و دین مردم را ۱۵ روز زودتر مطالبه کردم. از این رو وضع من غیر قابل تحمل شد و مجبور شدم ساعت را نزد ساعت ساز دیگری ببرم تا دوباره آن را منظم سازد.

این ساعت ساز از من پرسید که آیا تا به حال ساعت خود را تعمیر کرده ام؟ گفتم خیر. زیرا این ساعت تا به حال خوب کار می کرده و هرگز احتیاجی به تعمیر نداشته است. سپس نگاهی از روی تحسر بر من افکند و فوراً ساعت را گشود و به تماشای کارخانه آن پرداخت و گفت:

- این ساعت شما را باید پاک کرد و روغن زد سپس حرکت آن را تنظیم نمود. هشت روز دیگر برای گرفتن ساعت خود بیایید.

پس از آنکه ساعت مرا پاک کرد و روغن زد و مرتب نمود ساعت من آهسته به کار افتاد و حرکتش گاه متوقف می شد و باز پس از دقایقی استراحت به راه می افتاد از این رو در کارهای من کندی و فتوری روی داد دیر به اداره می رسیدم و سر موقع به خانه نمی رفتم، پرداخت دیونم به تعویق افتاد و طلب هایم وصول نمی شد، ساعات میعاد من مرتب به تعویق می افتاد و مردم مرا بد قول می پنداشتند و کم کم طوری شد که یک هفته از سایرین در تمام امور زندگانی عقب افتادم و نزدیک بود از هستی ساقط شوم.

## ساعت من (مارک تواین)

پس برای مرتبه سوم مجبور شدم نزد ساعت سازی بروم.

این مرد ساعت را در مقابل من از هم متلاشی کرد و سپس با نهایت نخوت به من اعلام نمود که فنر ساعت شکسته است و قول داد در ظرف سه روز این عیب را برطرف خواهد نمود و ساعت را صحیح و سالم به دستم خواهد داد. پس از این ترمیم ساعت من به وضع عجیبی دچار شد. قسمتی از روز را با سرعتی عجیب کار می کرد ولی قسمت دیگر روز کاملاً از کار می افتاد و به خواب عمیقی فرو می رفت به طوری که در حقیقت در ظرف ۲۴ ساعت ۱۲ ساعت کار و ۱۲ ساعت استراحت کامل می فرمود و به این طریق از نظر شبانه روزی مرتب کار می کرد ولی از لحاظ دیگر یا همیشه چند ساعت جلو یا چند ساعت عقب بود.

پس مجبور شدم دوباره آن را نزد ساعت ساز دیگری ببرم.

این شخص به من گفت که یکی از پیچ های اساسی ساعت گم شده پس به ترمیم آن همت گماشت. از این پس ساعت من به درد بیوست و اسهال متناوبی دچار گشت. یک ساعت تند کار می کرد و یک ساعت به کلی از کار می افتاد و این عمل را در تمام مدت شبانه روز بدون اندک توقف یا تغییری انجام می داد.

خیر! تقدیر چنین بود که این ساعت مرا از هستی بیزار کند و به روز سیاه نشاند. پس آن را به نزد ساعت سازی بردم و درد دل خود را با وی در میان نهادم. او نیز مثل ساعت سازهای قبلی ساعت را متلاشی کرد و سپس گفت:

- پیچ تعادل آن کج شده است.

پس پیچ تعادل را راست کرده و دوباره ساعت را پاک کرده روغن زده و آن را به من داد. این دفعه بلای ساعت از کارخانه اش به صفحه آن منتقل شد هر یک ساعت و پنج دقیقه عقربه بزرگ به عقربه کوچک گیر می کرد و مجبور بودم که شیشه صفحه ساعت را بر دارم و عقربه ها از چنگال بی رحم یکدیگر برهانم.

با این وضع تمام حواس من صبح تا شام متوجه این شده بود که درست در موقع مناسب این عقربه ها را از هم جدا کنم تا ساعت به کار موزون خود ادامه دهد. پس دوباره... برای دهمین بار مجبور شدم به دکان ساعت ساز بشتابم. معلوم شد که شیشه صفحه ساعت این دفعه مقعر است و مجبور شدم شیشه را عوض کنم ولی حماقت من در اینجا بود که به این آقای ساعت ساز اجازه دادم نظری هم به درون کارخانه ساعت بیفکند.

گفت:

- این پیچ هم سست شده است.

- سپس با مهارتی هرچه تمام تر پیچ را محکم کرد. از آن پس ساعت مرتب کار می کرد ولی یکباره متوقف می شد درست موقعی که ده دقیقه به خاتمه دوره ۲۴ ساعت باقی بود عقربه های ساعت مانند خرگوش داستان از خواب بیدار می شدند و با سرعت عجیبی به حرکت در می آمدند و 23

## ساعت من (مارک تواین)

ساعت عقب افتادگی را در ظرف ده دقیقه جبران می کردند. بعداً یک ساعت مرتب کار می کردند سپس دوباره به خواب ۲۴ ساعت ده دقیقه کم فرو می رفتند.

پس دوباره نزد ساعت سازی شتافتم و در حالی که ساعت را به دست او سپردم به دقت در چهره اش نگریستم.

- آه! موریسون! شما هستید؟

آری او را شناختم ولی این پیرمرد هرگز در عمر خود ساعت سازی نکرده بود. چطور یکباره این شغل را برگزیده است؟ آیا تمام ساعت سازهای دنیا همین طورند؟

ولی او به روی مبارک خود نمی آورد و گفت:

- مارک تواین عزیز، این ساعت فنرش کج شده است.

از فرط عصبانیت چنان مشتی بر سرش کوفتم که در همان جا جان به جان آفرین سپرد. پس مجبور شدم مخارج کفن و دفن او را تأدیه کنم و مقداری نفقه به پیرزن او پردازم تا او را از تعقیب جرایبی خود منصرف سازم.

عمویم ویلیام می گفت: «اسب تا روزی که سرکش نشود اسب خوبی است و ساعت تا وقتی که به دست ساعت ساز سپرده نشود قابل استفاده است» حق هم با او بود زیرا این ساعت که در بدو امر آن را دویست دلار خریده بودم برای من هفتصد دلار تراشیده و عاقبت هم به راه نیفتاد.

گمان می کنم که هرچه کفاش، نعلبند و مسگر و حلبی سازی بی کار در این شهر پیدا می شود راه بهتری جهت امرار معاش جز ساعت سازی پیدا نکرده اند.